

نشریه علمی - پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۹۹-۱۲۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۶

اثر عدم توافق اولیا دم بر قصاص قاتل

محمد ابراهیم شمس^۱

حمیدرضا کلانتری^۲

چکیده

نظام حقوقی اسلام علی‌رغم پذیرش «اصل قصاص» در جرائم علیه تمامیت جسمانی اشخاص بر رجحان عفو و گذشت تأکید کرده و آن را بر انتقام از جانی مقدم دانسته است. بدین لحاظ اهمیت بررسی عوامل سقوط قصاص یعنی عواملی که پس از تحقق و ثبوت قصاص موجب زوال آن می‌گردند، روشن می‌شود. در این مقاله با استناد به فتاوی فقیهان بزرگ و ادله و روایات در خصوص سقوط یا عدم سقوط مجازات قصاص به سبب عدم توافق اولیا دم بر قصاص قاتل به توجیه نظریه مختار (عدم سقوط مجازات قصاص به سبب عدم توافق اولیا دم بر قصاص قاتل) پرداخته شده است. در نهایت در راستای اصلاح قوانین موضوعه، پیشنهاد اصلاح ماده ۲۶۴ قانون مجازات اسلامی منطبق با دیدگاه منتخب ارائه گردیده است.

واژگان کلیدی: سقوط قصاص، عدم توافق اولیا دم، حق قصاص، حقوق ایران، فقه اسلامی.

۱- Email:eshams@ut.ac.ir.

۱- استادیار دانشکده حقوق دانشگاه تهران (پردیس قم).

۲- Email:hrk1362@yahoo.com.

۲- کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران (پردیس قم).

مقدمه

مجازات ابتدائی قتل عمدی در حقوق جزای اسلام، قصاص نفس است؛ اما در پاره‌ای موارد عواملی حادث می‌شوند و مجازات مقرر را مرتفع می‌سازند. از جمله موضوعاتی که در برخی از متون فقهی به عنوان یکی از جهات سقوط مجازات قصاص بیان شده، عدم توافق اولیا دم بر قصاص قاتل است. قبل از وارد شدن به بحث برای رفع ابهام و هم‌چنین ابتدای بحث بر مبانی استدلالی آن ذکر این نکته لازم است که اگر تعدد اولیا دم به اعتبار تعدد مقتولان باشد یعنی شخصی دو یا چند نفر را در یک زمان یا زمان‌های مختلف به قتل برساند، عفو یا مطالبه دیه از سوی اولیای دم یکی از مقتولین مسقط حق قصاص بقیه نیست زیرا سبب استحقاق قصاص، خارج کردن جان محترم و برابر از تنی عمداً و به ناحق است و این سبب نسبت به هر گروه از اولیای دم مقتولین به طور یکسان و مساوی وجود دارد و هر گروه از اولیای دم در این فرض باهم مساوی و دارای حق قصاص کامل و مستقل هستند (محقق حلّی، شرائع الإسلام، ۴، ۲۱۶؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۵، ۱۲۵؛ نجفی اصفهانی، جواهرالکلام، ۴۲، ۱۲۰-۱۱۸؛ موسوی خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۲، ۶۶؛ موسوی خمینی، تحریرالوسیله، ۴، ۳۲۲). این حکم خارج از موضوع این مقاله است. بحث ما در جایی است که تعدد اولیا دم به اعتبار تعدد ورثه است، با این توضیح که اگر بعضی از اولیا دم خواستار عفو یا دیه باشند آیا برای دیگر اولیا جایز است که مستقلاً خواستار قصاص شوند یا اینکه با تقاضای عفو یا دیه از سوی بعضی از اولیا دم حق قصاص دیگر اولیا دم ساقط خواهد شد؟

پاسخ به این سؤال نیازمند بررسی و تجزیه و تحلیل متون فقهی مرتبط با این موضوع است، برای نیل به این هدف، اقوال مختلف در این زمینه تجزیه و تحلیل می‌گردد و در نهایت نظریه مختار مطرح می‌شود.

تحلیل فقهی موضوع

در مورد ساقط شدن حق قصاص با عفو یا مطالبه دیه از سوی برخی از اولیا دم، فقهای مذاهب اسلامی دارای وحدت نظر نیستند و در متون فقهی اقوال مختلفی در این زمینه وجود دارد. اکثر فقهای امامیه قائل به عدم سقوط قصاص هستند و معتقدند بعد از پرداخت

سهم دیه دیگر اولیا دم قصاص جایز است لیکن برخی نیز قائل به سقوط قصاص و تبدیل آن به دیه هستند. اقوال فقیهان در ذیل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

نظریه عدم سقوط قصاص

در فرض مذکور مشهور فقهای امامیه قائل به عدم سقوط حق قصاص اولیا دم خواهان قصاص پس از تأدیه سهم دیه مطالبه کنندگان یا عفو کنندگان حسب مورد هستند (محقق حلی، پیشین، ۲۱۵؛ شهید ثانی، پیشین، ۲۳۹ و ۲۴۱؛ فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ۴، ۴۴۶؛ فاضل الآبی، کشف الرموز، ۲، ۶۲۱؛ موسوی خمینی، پیشین، ۳۲۰). فاضل دیه در صورتی که اولیای دم خواهان دریافت دیه باشند به خود آنها و در صورتی که بلاعوض جانی را عفو کنند به جانی پرداخت می‌شود.

در کتاب «مسالك الأُفهام» آمده است:

«مشهور بین فقها این است که عفو برخی از اولیا دم، خواه در برابر مال باشد یا نباشد، حق قصاص دیگران را ساقط نمی‌کند. لکن کسی که می‌خواهد قصاص کند، باید دیه‌ای به میزان کسی که عفو کرده است، به قاتل پرداخت کند» (شهید ثانی، پیشین، ۲۳۹).

مؤلف کتاب «مبانی تکمله المنهاج» در این زمینه می‌نویسد:

«اگر مقتول اولیای متعددی داشته باشد آیا هر یک از آنها می‌تواند مستقلاً و بدون اذن دیگر اولیا دم قاتل را قصاص کند؟ دو وجه هست: وجه اول - جواز قصاص برای هر یک از اولیا دم مستقلاً - روشن تر است» (موسوی خوئی، پیشین، ۱۵۸).

ایشان در شرح این مسأله بحث کرده است که آیا در صورت عفو یا پذیرفتن دیه از سوی بعضی از اولیا، حق قصاص ساقط می‌شود؟ سرانجام ایشان جواز استقلال هر یک از

اولیا دم در استیفای حق قصاص را از نتایج قول به عدم سقوط قصاص قرار داده است (همان، ۱۶۰-۱۵۸).^۱

ادله قائلین به نظریه عدم سقوط قصاص

قائلین به نظریه «عدم سقوط قصاص» برای اثبات ادعای خود به دلایلی چند تمسک جسته‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

- آیات قرآن

آیه ۳۳ سوره اسراء (آیه سلطنت): اصلی‌ترین دلیل این نظریه که بیش از دلایل دیگر مورد تجزیه و تحلیل فقیهان قرار گرفته است عموم (مجلسی دوم، پیشین، ۳۵۸؛ ابن فهد حلی، پیشین، ۴۳۴؛ شهید ثانی، پیشین، ۲۳۹؛ فیض کاشانی، پیشین، ۱۳۹) یا اطلاق (فاضل هندی، پیشین، ۱۵۶) آیه ۳۳ سوره اسراء «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» (هرکس به ستم کشته شود ما برای ولی او سلطه‌ای قرار داده‌ایم) است. ظهور آیه مذکور در آن است که خداوند ولی مقتول را مسلط بر قصاص قرار داده است. ادعا شده که ظهور آیه در آن است که این حق به نحو انحلالی به اولیا دم داده شده است و حق قصاص برای هر یک از وارثان، مستقلاً ثابت است. صاحب کتاب «مبانی تکمله المنهاج» در توضیح و تفصیل این استدلال می‌نویسد:

۱- از دیگر قائلین به این نظر می‌توان به شیخ طوسی (المبسوط، ۵۷، ۵۵؛ الخلاف، ۵، ۱۵۳؛ النهایه، ۷۳۵-۷۳۴)، شیخ مفید (المقنعه، ۷۲۸)، علامه حلی (قواعد الأحکام، ۳، ۶۲۴؛ تحریر الأحکام، ۲، ۲۵۵؛ إرشاد الأذهان، ۱۹۹، ۲)، شهید ثانی (الروضه البهیة، ۱۰، ۹۷-۹۶؛ حاشیه الإرشاد، ۴، ۳۲۶-۳۲۵)، فاضل مقداد (پشین، ۴۴۶)، فاضل هندی (کشف اللثام، ۱۱، ۱۵۷-۱۵۵)، فاضل الآبی (پیشین، ۶۲۱-۶۲۰)، فیض کاشانی (مفاتیح الشرائع، ۲، ۱۳۹)، قاضی سلار (المراسم العلویه، ۲۲۸)، مجلسی دوم (ملاذ الأخیار، ۱۶، ۳۵۹-۳۵۸)، ابن زهره (غنیة النزوع، ۴۰۶)، ابن حمزه (الوسیلة، ۴۲۲)، ابن ادریس (السرائر، ۳، ۳۲۶)، صاحب ریاض (الشرح الصغیر، ۳، ۴۳۹-۴۳۸)، سبزواری (مهذب الأحکام، ۲۸، ۲۹۳)، مدنی کاشانی (کتاب القصاص، ۱۶۸)، مؤمن قمی سبزواری (جامع الخلاف و الوفاق، ۱۶۸)، راشد صیمری (غایه المرام، ۴، ۴۰۴)، راوندی (فقه القرآن، ۲، ۳۹۸)، مرعشی نجفی (القصاص، ۲، ۴۰۷ و ۴۱۰)، ابو الصلاح حلی (الکافی، ۲۸۳)، حسینی روحانی (فقه الصلوات، ۲۶، ۱۲۶-۱۲۵)، فاضل لنکرانی (تفصیل الشریعه، ۳۳۴-۳۳۰)، جعفر سبحانی (المختار، ۵۶۴)، قطب‌الدین کبیری (اصباح الشیعه، ۴۹۳)، مقدس اردبیلی (زیده البیان، ۱۳، ۴۳۳-۴۳۱)، فخرالمحققین (ایضاح الفوائد، ۴، ۶۲۵) و یحیی بن سعید حلی (الجامع للشرائع، ۵۷۶) اشاره کرد. ابوالعباس نیز در کتاب المقتصر من شرح المختصر پس از ذکر دو دیدگاه، قول به «عدم سقوط قصاص» را مورد اعتماد دانسته است (ابن فهد حلی، ۴۳۴).

«دلیل آنچه گفتیم این است که حقّ قصاص از این سه صورت بیرون نیست: یا حقی است قائم به مجموع مانند حق خیار، یا حقی است قائم به جامع به نحو صرف الوجود، یا حقی است قائم به جامع به نحو انحلال. صورت اول علاوه بر آن که دلیلی ندارد و خلاف ظاهر آیه کریمه است، با حکمت وضع قصاص نیز منافات دارد؛ زیرا با عفو یکی از اولیا دم - خواه مجانی و خواه با اخذ دیه - می‌توان گفت حقّ قصاص دیگر اولیا دم ساقط می‌شود و اگر یکی از این اولیا دم جانی را بکشد، او را به ستم کشته و باید قصاص شود. در حالی که التزام به چنین فتوایی ناممکن است. صورت دوم نیز همانند صورت نخست است و لازمه آن سقوط حقّ قصاص با عفو یا اخذ دیه از جانب یکی از اولیا دم است. صورت سوم از همه روشن‌تر است، ظاهر آیه مبارکه «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» نیز همین صورت است، تقریب استظهار آن است که همواره انحلال موضوع، انحلال حکم را در پی دارد و حکم مجعول آیه که برای طبیعی ولیّ جعل شده است، به تعداد افراد اولیا دم انحلال می‌یابد، بنابراین هر فردی از افراد طبیعی ولیّ، حق جداگانه دارد. نباید این گونه جعل را با جعل حقّ خیار قیاس کرد، زیرا حقّ خیار حقّ واحد ثابتی برای مورث است و وارث، همین حقّ واحد را از او به ارث می‌برد و به ناچار همین حقّ واحد برای مجموع ورثه خواهد بود. اما حقّ قصاص این گونه نیست، این حق از آغاز برای ولیّ جعل شده است و این که این حق، واحد یا به تعدّد موضوع خود، متعدّد باشد به دلالت دلیل آن است» (موسوی خوئی، پیشین، ۱۵۸-۱۶۰).

نتیجه این استدلال، تفصیل میان حقّ قصاص نفس و حقّ قصاص اطراف برای ورثه است. بدین معنا که اگر در مورد قصاص اطراف، مجنی‌علیه قبل از قصاص کردن بمیرد، اولیای او حقّ قصاص را از او به ارث می‌برند و این حقّ واحدی برای مجموع ورثه است زیرا حق واحدی است برای مجنی‌علیه که به مجموع ورثه انتقال می‌یابد. به همین جهت ایشان در ادامه برای تکمیل دیدگاه خویش می‌فرمایند:

«نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که آنچه ما درباره انحلال گفتیم فقط مربوط به مواردی است که حقّ قصاص، ابتدائاً برای اولیا دم جعل شده باشد اما اگر از

جهت ارث برای آنها جعل شده باشد، مثلاً اگر جنایتکاری دست کسی را به عمد قطع کند و اتفاقاً مجنی‌علیه قبل از قصاص کردن او بمیرد، حقّ قصاص به ورثه مجنی‌علیه منتقل می‌شود و چون یک حق است مانند حقّ خیار به مجموع ورثه تعلق می‌گیرد. نتیجه این امر آن است که حقّ قصاص با اسقاط یکی از این ورثه ساقط می‌شود. همچنین هیچ یک از ورثه نمی‌تواند بدون اذن دیگران، جانی را قصاص کند. هر گاه حقّ قصاص با اسقاط بعضی از ورثه ساقط شود، دیگر ورثه می‌توانند مطالبه دیه از جانی کنند چرا که حقّ مسلمان نباید هدر رود» (همان، ۱۶۰-۱۶۱).

آیه ۱۶۴ سوره انعام: از دیگر آیات مورد استناد این نظریه آیه ۱۶۴ سوره انعام «قل أغیر الله أبنی ربّاً و هو ربّ کلّ شیءٍ و لا تکسبُ کلّ نفسٍ إلّا علیها و لا تزُرُ وازرّه و زُرّ آخری ثمّ إلی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون» (بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم؟ با اینکه او پروردگار هر چیزی است، و هیچ کس جز بر زیان خود [گناهی] انجام نمی‌دهد و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد، آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، آگاه خواهد کرد). آیه مذکور دلالت دارد که قول و یا فعل انسان فقط در رابطه با خود او مؤثر است نه دیگران. بنابراین عفو عافی از قصاص فقط در رابطه با حقّ او مؤثر و موجب سقوط آن می‌گردد و تأثیری در حقّ سایر اولیای دم که جانی را عفو نکرده‌اند، ندارد (الأندلسی، المحلّی بالآثار، ۱۰، ۴۸۱-۴۸۲).

- روایات خاصه

۱- صحیحۀ ابی ولّاد الحنّاط: «ابی ولّاد حنّاط می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم مردی به قتل رسید و پدر و مادر و پسری دارد، پسر می‌گوید می‌خواهم قاتل پدرم را بکشم، پدر می‌گوید می‌خواهم او را ببخشم، مادر می‌گوید می‌خواهم دیه بگیرم، امام در پاسخ فرمود: پسر باید یک ششم دیه را به مادر مقتول بپردازد و یک ششم نیز از بابت حق پدر که عفو کرده بود به ورثه قاتل بپردازد، سپس می‌تواند قاتل را بکشد» (حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۲۹، ۱۱۳).

۲- روایت جمیل بن درّاج از برخی از اصحاب خود که به صورت مرفوع از امیرالمؤمنین(ع) نقل کرده است: «امیرالمؤمنین(ع) در مورد مردی که کشته شده بود و دو ولی داشت، یکی از آن دو عفو کرده و دیگری نخواست عفو کند، فرمود: آنکه عفو نکرده اگر بخواهد می‌تواند قاتل را بکشد و نصف دیه را به اولیای او برگرداند» (همان).

دلالت این دو روایت بر قول مشهور، واضح است.

- اجماع

در کتاب غنیه النزوع صریحاً به این موضوع اشاره شده است. (ابن زهره، پیشین، ۴۰۶). پاره‌ای از متأخران از جمله صاحب ریاض (طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۶، ۳۰۷) و صاحب مفتاح الکرامه (حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۱، ۹۸-۹۷) و صاحب جواهر (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۶) و دیگران، به این اجماع یا عدم خلاف استناد کرده‌اند، بلکه در جواهر آمده است که این مسأله مفروغ منه است و جای بحث ندارد (همان، ۳۰۷). برخی از فقهای دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند (شیخ طوسی، الخلاف، ۵، ۱۵۳؛ فاضل هندی، پیشین، ۱۵۶-۱۵۵).

- استصحاب حق قصاص

برخی گفته‌اند بعد از عفو یا پذیرفتن دیه از سوی بعضی از اولیا دم، مقتضای استصحاب، بقای حق قصاص برای هر یک از اولیا دم است، بنابراین مقتضای اصل عملی جواز قصاص است (شیخ طوسی، پیشین، ۱۵۴؛ فاضل هندی، پیشین، ۱۵۶-۱۵۵؛ طباطبایی، پیشین، ۳۰۷؛ مجلسی دوم، پیشین، ۳۵۸؛ فیض کاشانی، پیشین، ۱۳۹).

- سایر دلایل

قائلین به نظریه «عدم سقوط قصاص» علاوه بر ادله چهارگانه مارالذکر به دلایل دیگری نیز تمسک جست‌ه‌اند که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- تخییر بین قصاص و دیه در رابطه با قتل عمدی به موازات هم تشریح شده است و یکی از این‌ها مقدم بر دیگری نیست. بنابراین نص یا اجماعی که دلالت بر تغلیب قول عافی بر سایر ورثه داشته باشد، وجود ندارد (الأندلسی، پیشین، ۴۸۱).

۲- جانی به سبب جنایتی که مرتکب شده، خوش مباح است. لذا خواهان قصاص چیزی را طلب می‌کند که یقیناً برای او صحیح است. لکن عافی تحریم خونی را می‌خواهد که یقیناً مباح است و نص یا اجماعی که چنین تملیکی را برای او تجویز کند، وجود ندارد (همان، ۴۸۲).

۳- اگر مقذوف فوت کند و برخی از وراث او، قاذف را عفو کنند، حدّ قذف ساقط نمی‌گردد. لذا قصاص هم همین حکم را دارد (الربکان، القصاص فی النفس، ۱۶۰).

نظریه سقوط قصاص

برخی از فقیهان در برابر نظریه مشهور فقهای امامیه معتقدند که حقّ قصاص با عفو یا مطالبه دیه از سوی برخی از اولیا دم ساقط می‌گردد.

محقق حلّی در مورد قاتلان به نظریه «عدم سقوط قصاص» در کتاب «شرایع الاسلام» (محقق حلّی، پیشین، ۲۱۶) تعبیر «المشهور» و در کتاب دیگرش «مختصرالنافع» (محقق حلّی، ۲، ۳۰۰) تعبیر «علی الأثبه» را به کار برده است. برخی دیگر از فقها نیز در مورد قول به «عدم سقوط قصاص» تعبیر «علی الأشهر» (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۱۰، ۹۶) یا «الأظهر» (موسوی خوئی، منهج الصالحین، ۲، ۳۵۶) را به کار برده‌اند. معنای این تعابیر آن است که قول مخالف آن نیز مشهور است یا دست کم نادر نیست.

در کتاب «ملاذ الأخیار» پس از ذکر نظریه «عدم سقوط قصاص» آمده است که قول به «سقوط قصاص» را به برخی از اصحاب نسبت داده‌اند و روایاتی نیز دلالت بر این قول دارند، لکن «قائلش غیر معلوم» است (مجلسی دوم، پیشین، ۳۵۹).

در کتاب «قراءات فقهیه معاصره» اثر ارزشمند آیت‌الله شاهرودی آمده است:

«حقاً که این مسأله از شگفتی‌هاست و نمی‌دانم چگونه فتاوی فقهای ما بر عدم سقوط متفق گشته است و ایشان در قبال این روایات صحیح صرفاً از آن رو که مشهور مذاهب متأخر اهل سنت رأی به سقوط قصاص داده‌اند، به صحیحه ابی ولاد عمل کرده‌اند؟» (الهاشمی الشاهرودی، ۱، ۹۶-۹۵).

ایشان در ادامه می‌افزایند:

«قویاً گمان می‌رود که فقهای ما براساس یکی از جهات ذیل صحیحه ابی ولاد را بر روایات سقوط قصاص، ترجیح داده باشند:

۱. عمل به صحیحه ابی ولاد، متضمن جمع میان هر دو حق یعنی حق عفوکننده و حق قصاص‌کننده است، زیرا کسی را که خواهان قصاص است ملزم می‌کند که سهم دینه عفوکننده را به ورثه قاتل و هم چنین سهم دینه کسی را که خواهان دینه است، بپردازد و سپس جانی را قصاص کند.

در زمان تدوین فقه استدلالی شیعه، سه مذهب از چهار مذهب عامه قاتل به سقوط حق قصاص در فرض مزبور بودند و همین سبب شد که فقهای ما هنگام تدوین کتب استدلالی خود، این قول را قول مشهورتر نزد عامه به شمار آورند. براین اساس دریافتند که روایات سقوط به رغم کثرت و درستی اسناد آنها موافق با رأی اکثر و مشهور عامه است، از این رو آنها را حمل بر تقیه کردند و صحیحه ابی ولاد را که معارض با این روایات و مخالف با اکثر عامه بود، مقدم داشتند» (همان: ۹۶).

برخی دیگر از بزرگان معاصر از جمله مرحوم آیت الله حکیم نیز به مخالفت با رأی مشهور در این مسأله برخاسته‌اند. ایشان در کتاب «منهاج الصالحین» چنین می‌نویسد:

«اگر بعضی از ورثه، عفو از قصاص کردند، بنابر قولی، دیگر ورثه نمی‌توانند حق قصاص را استیفاء کنند و بنابر قولی دیگر، با ضمان سهم دینه عفوکننده می‌توانند حق قصاص را استیفاء کنند، قول اول اظهر است» (طباطبائی حکیم، منهاج الصالحین، ۲، ۳۸۸-۳۸۷).

شهید صدر در تعلیقات خود بر این سخن نوشته است:

«ممکن است در اینجا قائل به تفصیل شد میان موردی که عفوکننده، کسی غیر از پسر مقتول باشد و کسی که خواهان قصاص است پسر مقتول باشد، مثلاً شخصی کشته می‌شود و پدر او عفو می‌کند اما پسر عفو نمی‌کند و موردی که یکی از فرزندان مقتول عفو کند؛ با این تفصیل، جمع بین روایات صورت می‌گیرد. با این همه احتیاط واجب همان است که در متن آمده است، زیرا این احتمال قوی است که عموم روایات سقوط، عرفاً قابل تخصیص نباشند» (همان، ۳۸۸).

به نظر می‌رسد شهید صدر نیز در حکم به سقوط قصاص، با مرحوم حکیم موافق است. شاید بهترین وجه جمع میان روایات متعارض همین باشد که شهید صدر ذکر کرده است، با این توضیح که اخبار دال بر سقوط قصاص به صحیحۀ ابی ولاد تخصیص زده شود، زیرا صحیحۀ ابی ولاد اختصاص به فرضی دارد که پدر عفو کرده و مادر خواهان دیه و پسر خواهان قصاص باشد. در حالی که روایات دال بر سقوط قصاص، مطلق ذکر شده، و با عنوان «عفو بعضی از اولیا دم بدون عفو دیگر اولیا دم» آمده‌اند، اعم از اینکه از لحاظ نسبت با مقتول در یک مرتبه باشند یا در دو مرتبه. بر این اساس باید قائل به تفصیل شد؛ اگر ولی دمی که عفو کند غیر از پسر باشد و پسر خواهان قصاص باشد، در این صورت حق قصاص ساقط نمی‌شود؛ اما اگر عفوکننده با غیر عفوکننده در یک رتبه باشند چنان که مثلاً یکی از فرزندان عفو کرده باشد، یا ولی دم نزدیک‌تر عفو کرده و ولی دم دورتر خواهان قصاص باشد، در این صورت حق قصاص ساقط می‌شود. سپس شهید صدر در این وجه نیز مناقشه کرده است که عموم روایاتی که دلالت بر سقوط حق قصاص دارند، قابل تخصیص نیستند. شاید دلیل قابل تخصیص نبودن این عموم آن باشد که آنچه عرفاً و به مناسبات حکم و موضوع از این روایات به دست می‌آید این است که نکته عرفی سبب سقوط حق قصاص همانا تجزیه ناپذیر بودن حق قصاص است. بنابراین اگر جانی مالک بخشی از جان خود شود، قطعاً حق قصاص ساقط و حکم قتل از او برداشته می‌شود. این نکته ربطی به قرب یا بعد نسبت ولی دم با مقتول ندارد.

مرحوم آیت‌الله خوانساری در جامع‌المدارک در تعلیقیه‌ای بر سخن محقق حلّی در «شرایع‌الاسلام» که قائل است با عفو بعضی از اولیا دم یا گرفتن دیه از سوی آنان قصاص ساقط نمی‌شود، می‌نویسد:

«گفته شد که قصاص حقّ واحدی است و هیچ یک از اولیا دم نمی‌تواند این حقّ واحد را بدون توافق دیگر اولیا دم استیفاء کند. مقتضای این سخن آن است که استقلال هیچ یک از اولیا دم در قصاص جایز نباشد مگر اینکه نصّی بر آن دلالت کند... [وی سپس به نقل هر دو گروه روایات متعارض می‌پردازد و می‌گوید: ... جمع میان این دو گروه ممکن نیست و صرف مشهورتر بودن روایاتی که قصاص هر یک از اولیا دم را به تنهایی جایز می‌دانند موجب رفع ید از روایاتی که دلالت بر سقوط قصاص دارند، نمی‌شود. علاوه بر این، عدم قصاص موافق قاعده است، زیرا قصاص حقّ واحدی است و استیفاءی حقّ واحد بدون اجازه دیگر اولیا دم که نمی‌خواهند این حق را استیفاء کنند، خلاف قاعده است. عفو بعضی از اولیا دم چنان که در اخبار آمده است موجب برداشته شدن حد می‌شود» (خوانساری، جامع‌المدارک، ۷، ۲۶۶-۲۶۵).

علامه مجلسی نیز از کسانی است که در این مسأله اشکال وارد کرده است. وی در مرآت‌العقول پس از نقل سخن شیخ که روایات سقوط را حمل بر عدم پرداخت سهم دیه عفو کننده یا حمل بر تقیّه کرده بود، می‌گوید: «مسأله خالی از اشکال نیست» (مجلسی دوم، مرآه‌العقول، ۲۴، ۱۸۰).

ابوالعباس نیز در کتب «المقتصر» (ابن فهد حلّی، ۴۳۴) و «المهذب» (ابن فهد حلّی، ۵، ۲۲۴-۲۲۳) سقوط قصاص را محتمل دانسته است و در المهذب آن را با تأیید ذکر کرده، گویا آن را پذیرفته است. ایشان علّت را چنین بیان می‌کنند: «با عفو برخی از اولیا دم، بخشی از نفس قاتل محترم می‌شود، لذا دیگر اولیا دم کلّ نفس قاتل را مستحق نیستند و در نتیجه تسلّطی بر قصاص ندارند، زیرا که تسلّط دیگر اولیا دم بر قصاص مشتمل بر تعدّی از میزان واجب (حقّ خود) است و این امر غیر جایز است. بنابراین برای جمع میان حقّ دو دسته اولیا دم، حقّ غیرعفوکنندگان به دیه تبدیل می‌شود» (همان، ۲۲۴).

ادله قائلین به نظریه سقوط قصاص

طرفداران این دیدگاه برای اثبات نظریه خویش به دلایل ذیل تمسک جسته‌اند:

- عموماً حرمت قتل

تردیدی نیست که مقتضای اصل اولی لفظی و عملی، حرمت قتل نفس محترم است مگر به حق، بنابراین هر گاه در موردی، جواز قصاص، با دلیل ثابت نشد، عموماً حرمت قتل از قبیل «دم المسلم علی المسلم حرام» و مانند آن مرجع خواهد بود. مقتضای اصل عملی عقلی و شرعی نیز حرمت قتل نفس محترم است. لذا براساس مقتضای اصل اولی، کسی که در صورت عفو یا پذیرفتن دیه از سوی بعضی از اولیا، قائل به جواز قصاص برای دیگر اولیا است، باید این مدعا را با دلیلی که حاکم بر این اصل باشد اثبات کند (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۷۳-۷۴).

- روایات خاصه

در قبال روایاتی که معتقدین به عدم سقوط حق قصاص به آنها استناد کرده‌اند، روایات معتبر بسیاری وجود دارد که به سقوط حق قصاص در صورت عفو بعضی از اولیا دم تصریح می‌کنند، از جمله:

۱- صحیح‌ه عبدالرحمن: عبدالرحمن می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم که دو مرد، عمداً مردی را به قتل رساندند، مرد مقتول دو ولی دارد و یکی از آن دو عفو کرده است. امام (ع) فرمود: اگر بعضی از اولیا عفو کرده باشند، حکم قتل از آن دو برداشته می‌شود و به اندازه سهم کسانی که عفو کردند، از دیه نیز کم می‌شود، و باقیمانده دیه از اموال آن دو به کسانی که عفو نکرده‌اند، پرداخت می‌شود (حر عاملی، پیشین، ۱۱۵).

۲- معتبره ابومریم: ابو مریم از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین در مورد کسی از صاحبان سهم که [جانی را] عفو کرده بود، حکم کرد که عفو او جایز است. نیز در مورد چهار برادر که یکی از آنان جانی را عفو کرده بود، فرمود: به بقیه آنان دیه

پرداخت می‌شود و سهم کسی که عفو کرده بود از دیه برداشته می‌شود (همان، ۱۱۶-۱۱۵).

۳- معتبره زراره: زراره می‌گوید: امام باقر(ع) در مورد دو مردی که عمداً مردی را کشته بودند و مرد مقتول دو ولی داشت که یکی از آن دو عفو کرده بود، فرمود: اگر بعضی از اولیا دم آن دو را عفو کرده باشند، حکم قتل از آن دو برداشته می‌شود و به اندازه سهم کسی که عفو کرده از دیه نیز کاسته می‌شود و باقی‌مانده دیه از اموال آن دو به اولیایی که عفو نکرده‌اند، پرداخت می‌گردد و حضرت فرمود: عفو هر یک از صاحبان سهم جایز است (همان، ۱۱۶).

۴- معتبره اسحاق بن عمار: اسحاق بن عمار می‌گوید: امام صادق(ع) از پدرش نقل کرد که علی(ع) می‌فرمود: هر کس از صاحبان خون که در آن سهمی داشته باشد، قاتل را عفو کند، عفو او جایز است و قصاص ساقط و تبدیل به دیه می‌شود و سهم دیه کسی که عفو کرده است از قاتل برداشته می‌شود (همان، ۱۱۶).

۵- صحیحہ اُبی ولاد الحنّاط: اُبی ولاد حنّاط می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم مردی به قتل رسید و فرزندان صغیر و کبیر داشت، اگر فرزندان بزرگ عفو کرده باشند، رأی شما چیست؟ فرمود: قاتل کشته نمی‌شود و عفو فرزندان بزرگ نسبت به سهم خودشان جایز است، هر گاه فرزندان کوچک، بزرگ شدند حق خواهند داشت سهم خود را از دیه طلب کنند (همان، ۱۱۴).

ظاهر سخن امام که در آغاز فرمود «لا یقتل» و اینکه امام به بیان استحقاق طلب دیه از سوی فرزندان کوچک وقتی بزرگ شدند، اکتفا کرد، آن است که عفو فرزندان بزرگ از قصاص، نافذ است و قصاص را ساقط می‌کند و جز دیه چیزی باقی نمی‌ماند (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۸۲).

۶- مرسله صدوق: روایت شده که هرگاه یکی از اولیا دم عفو کند، قصاص برداشته می‌شود (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴، ۱۳۹).

۷- روایت دعائم الاسلام: در کتاب «دعائم الاسلام» از امام صادق (ع) روایت شده است که هر گاه بعضی از اولیای مقتول عفو کنند، حکم قتل قاتل از بین می‌رود، اگر سایر اولیا دم دیه را پذیرفتند و دیگر اولیا، قتل و دیه، هر دو را بخشیدند، سهم کسانی که عفو کرده‌اند از قاتل برداشته می‌شود، و اگر همه اولیا دم دیه را پذیرفتند و هیچ یک از ایشان آن را نبخشید، تمام دیه از آن همه ایشان خواهد بود (تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ۲، ۴۱۱-۴۱۰: نوری، مستدرک الوسائل، ۱۸، ۲۵۰-۲۴۹).

این روایات به روشنی دلالت می‌کنند که با عفو بعضی از اولیا، قصاص ساقط می‌شود. گرچه این روایات در مورد عفو بعضی از اولیا دم آمده‌اند اما حکم موردی که بعضی خواهان دیه باشند و قاتل با آن موافق باشد نیز از آنها به دست می‌آید، چرا که نه از نظر فقهی و نه از نظر عرف، احتمال فرق میان این دو مورد وجود ندارد، بلکه شاید عرفاً در صورت اخذ دیه، سقوط حق قصاص وجه بیشتری داشته باشد، زیرا با اخذ دیه، چیزی به اندازه سهم بعضی از اولیا دم در عوض مقتول به دست می‌آید. از این گذشته بنا بر مبنایی که مشهور فقهای امامیه برگزیده‌اند - که حق قصاص را متعلق به قصاص می‌دانند نه به امر جمعی میان قصاص و دیه - گرفتن دیه خود مشتمل بر عفو از قصاص است منتهی عفو مشروط به عوض. ولی دم استحقاق گرفتن دیه را مگر بعد از عفو از قصاص ندارد. بیع مال نیست تا توهم شود که شریک آن - ولی دیگر - حق شفعه در آن دارد و می‌تواند با پرداخت عوض آن به ولی اول، تمام حق قصاص را مستقلاً از آن خود کند (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۸۳).

نقد نظریات مطروحه

در این قسمت ادله مورد استناد هر یک از دیدگاه‌های طرح شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

نقد نظریه عدم سقوط قصاص

همان‌طور که گفته شد قائلین به نظریه «عدم سقوط قصاص» برای اثبات نظریه خویش به دلایلی چند تمسک کرده‌اند. در ذیل به نکات ضعف استدلال‌های این گروه از فقها اشاره

می‌شود.

۱- هم‌چنان که که گذشت طرفداران نظریه «عدم سقوط قصاص» معتقدند ممکن نیست حق قصاص همچون حق خیار قائم به مجموع باشد، زیرا دلیلی بر آن نیست و با حکمت وضع قصاص نیز منافات دارد. این استدلال قابل پذیرش نیست زیرا:

اولاً در صورت تعدد اولیا دم هیچ‌کدام از آنها جداگانه حق قصاص ندارند و عدم دلیل برای عدم جواز قصاص کافی است، زیرا نسبت میان اینکه حق قصاص قائم به مجموع باشد یا قائم به فرد فرد ورثه به طور جداگانه، نسبت اقل به اکثر است و در این میان آنچه که زاید بر مقدار متیقن است مشمول ادله حرمت قتل است. مقدار متیقن در اینجا عبارت است از: «جواز قصاص در صورتی که مجموع وارثان خواهان آن باشند» و بر این اساس استقلال هر یک از ورثه در داشتن حق قصاص جایز نخواهد بود و در صورت عفو یا گرفتن دیه از سوی بعضی از ورثه، دیگر وارثان حق قصاص نخواهند داشت.

ثانیاً: این استدلال که اگر حق قصاص قائم به مجموع باشد، با حکمت وضع قصاص منافات دارد، بسیار عجیب می‌نماید، زیرا از کجا معلوم که حکمت وضع قصاص، استقلال هر یک از ورثه در داشتن این حق است؟ بلکه شاید بتوان گفت، قرار دادن چنین حقی برای مجموع ورثه، با حکمت حفظ دما و همچنین با باب ارث مناسبت دارد. چنانکه در دیگر حقوقی که از مورث به ورثه منتقل می‌شود نیز چنین است و این حق اگر چه فرض شود ابتدائاً برای ورثه جعل شده است، اما بدون هیچ اشکالی این حق به عنوان ارث برای ایشان قرار داده شده است.

ثالثاً: گفته شده است، لازمه اینکه حق قصاص را قائم به مجموع ورثه بدانیم آن است که اگر یکی از ایشان جداگانه اقدام به قصاص جانی کند، باید محکوم به قصاص شود. این سخن نیز تمام نیست، چرا که حتی بنا بر قول به عدم جواز استقلال در حق قصاص، برخی فتوا داده‌اند که اگر یکی از ورثه مستقلاً اقدام به قتل جانی کند، حکم به قصاص او نمی‌شود. شهید ثانی در «غایه‌المراد» می‌نویسد:

«بر این دو قول دو حکم تفریع می‌شود: تعزیر قاتل یا عدم تعزیر او، نزد ما نزدیک‌تر به واقع آن است که حکم به قتل او نشود زیرا سهمی از خون مقتول (جانی) نسبت به قاتل (ولی دم) هدر بوده است، علاوه بر این قتل مورد شبهه نیز بوده است، چرا که فقهای مدینه و شیخ طوسی استقلال هر یک از ورثه را در حق قصاص جایز دانسته‌اند و فقط در اباحه سبب شبهه است» (شهید ثانی و شهید اول، غایه‌المراد، ۴، ۳۳۴).

۲- دلالت انحلالی آیه و اثبات حق قصاص مستقلاً برای هر یک از ورثه، جای اشکال دارد بلکه ممنوع است. زیرا:

اولاً می‌توان ادعا کرد که آیه از این جهت در مقام بیان نیست تا به اطلاق «ولی» نسبت به هر یک از ورثه مستقلاً تمسک کرد. آیه فقط درصدد بیان سلطنت ولی است به مقدار جنایت نه بیشتر و به همین جهت به دنبال آن آمده است: «فلا یسرف فی القتل». به عبارت دیگر در این آیه فقط این نکته بیان شده که ولی دم حق قصاص دارد اما اینکه آیا این حق مطلق است یا به شروط و قیودی مقید است، بیان نشده است، از این رو آیه اطلاقی ندارد. (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۶۴). ثانیاً می‌توان ادعا کرد که حقی که آیه جعل کرده بر عنوان «وارث» جعل نشده بلکه بر عنوان «ولی» جعل شده و ولی به معنی کسی است که برای او ولایت و سلطنت جعل شده باشد. پس هرگاه احتمال داده شود که حق مجعول یک حق است که برای مجموع جعل شده است، عنوان ولی صدق نمی‌کند مگر بر مجموع نه بر یک ورثه، بر این اساس انحلال محرز نیست.

ثالثاً: می‌توان ادعا کرد که از تعبیر ولی به معنای وارث چنین به دست می‌آید که اگر چه این حق در حال حیات از آن میّت نبوده است، اما در طول مرگ برای او قرار داده شده است و از او به ورثه‌اش منتقل می‌شود، زیرا این حق به عنوان ارث برای آنان ثابت و این به معنی انتقال از میّت به آنان است. در برخی از روایات آمده است اگر مقتول بدهی داشته باشد و مالی نداشته باشد، بدهی او از دیه‌اش پرداخت می‌شود (حر عاملی، پیشین، ۱۸، ۳۶۴). در برخی دیگر از روایات آمده است که اگر کسی به ثلث مالش وصیت کند سپس کشته شود، وصیت او ثلث دیه را نیز شامل می‌شود (همان، ۱۹، ۲۸۵-۲۸۶). در روایتی دیگر آمده است

که مقتول به دیه خود سزاوارتر از دیگران است (همان، ۲۹، ۱۲۳). مدلول این روایات بدان معنا است که دیه قتل نیز از اوّل برای میت جعل شده است و سپس از او به وراث منتقل می‌شود، لذا به مقتضای استظهار یاد شده، حقّ قصاص نیز باید این گونه باشد، دست کم می‌توان این نکته را قرینه‌ای برای دلالت آیه بر معنای مذکور دانست یا می‌توان گفت با توجه به این نکته، آیه اجمال پیدا می‌کند و دلالتی برخلاف معنای یاد شده نخواهد داشت.

بدین ترتیب روشن می‌شود که استدلال به آیه برای اثبات قول مشهور ناتمام است، زیرا اگر ادعا نشود که ظهور آیه در انتقال حقّ قصاص از میت به همه اولیا دم است، دست کم ظهوری در خلاف این معنا نیز ندارد و در این صورت، همان گونه که اشاره شد، ادله حرمت قتل مرجع خواهد بود (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۷۸).

۳- این سخن که در قصاص نفس، حق نخست برای ولیّ به معنای وارث، جعل شده است و در نتیجه این حق برای هر یک از وارثان، به صورت مستقل وجود دارد و مانند حقّ خیار نیست که یک حق برای مجموع ورثه بوده و از میت به آنان منتقل شده باشد، نتایج و لوازمی دارد که از نظر فقهی نمی‌توان به آنها ملتزم شد، از جمله:

اولاً براساس این تقریب باید میان قصاص نفس و قصاص اطراف قائل به تفصیل شد؛ در قصاص نفس، حق را از آن فرد اولیا دم به طور جداگانه و در قصاص اطراف حق را از آن مجموع اولیا دم دانست.

ثانیاً در حقّ قصاص نفس نیز به ناچار باید میان وارث بلافصل مقتول و وارث با واسطه او قائل به تفصیل شد، بدین معنا که اگر ولیّ مقتول وارث بلافصل او باشد در این صورت مستقلاً حقّ قصاص خواهد داشت اما اگر وارث بلاواسطه اتفاقاً قبل از قصاص فوت کرده و حقّ قصاص از او به ورثه‌اش انتقال یافته باشد و ورثه نیز متعدّد باشند، در این صورت، حقّ قصاص از آن مجموع ورثه خواهد بود نه فرد آنان به طور مستقل.

ثالثاً براساس تقریب یاد شده، در مواردی لازم می‌آید که در قصاص نفس دو گونه حق برای ورثه قائل شد؛ برخی را مستقلاً و برخی را مجموعاً و مشترکاً دارای حقّ قصاص دانست، مثلاً اگر مقتول دو ولی داشته باشد و یکی یا هر دو قبل از قصاص فوت کنند و

یکی از آن دو، یک وارث و دیگری ورثه متعددی داشته باشد، در این حالت وارث ولی اول مستقل حق قصاص دارد لکن ورثه ولی دوم مجموعاً چنین حقی را دارند.

۴- فقها به هیچ یک از این تفصیلات ملتزم نشده‌اند بلکه التزام به چنین تفصیلاتی، ممکن نیست؛ زیرا این گونه تفصیلات، خلاف ارتکاز فقهی و متشرعی و خلاف سیره عملی است. استیفای حق قصاص و موارد مبتلا به آن امر نادری در خارج نیست و اگر برخی از این تفصیلات از نظر فقهی ثابت می‌شود، به روشنی نزد متشرعان انعکاس می‌یافت (همان، ۷۹). حاصل آنکه التزام به این گونه تفصیلات حتی در مورد اول - تفصیل میان قصاص نفس و قصاص اطراف - بسیار مشکل است تا چه رسد به موارد بعدی و تفصیل میان اولیا دم در قصاص نفس.

۵- طرفداران نظریه «عدم سقوط قصاص» برای اثبات نظر خویش و رد روایات مورد استناد مخالفان، سه وجه را متصور شده‌اند:

اولاً: به چند گونه این دو دسته از روایات را جمع کرده‌اند، از جمله:

- روایات دال بر سقوط قصاص با عفو بعضی از اولیا دم، حمل بر استحباب می‌شوند. (طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۶، ۳۰۸؛ مجلسی دوم، ملاذ الأخیار، ۱۶، ۳۵۹؛ مرعشی نجفی، پیشین، ۲، ۴۰۸).

اشکال این جمع آن است که این گونه جمع کردن در باب اوامر و تکالیف درست است نه جایی که مفاد دلیل، حکم وضعی مثل ثبوت یا سقوط قصاص باشد. علاوه بر این، تعبیر «سقط الدم و تصیر دیه» صریح است در سقوط حق، بنابراین چگونه می‌توان آن را حمل بر استحباب کرد؟! «سقوط»، فعل مکلف نیست تا بتوان آن را حمل بر استحباب کرد، حمل سقوط بر استحباب چه معنایی خواهد داشت؟! (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۸۵) بطلان این گونه جمع واضح و روشن است.

- اخبار سقوط بر این فرض حمل شوند که کسی که خواهان قصاص است سهم دیه عفوکنندگان را به اولیای قصاص شونده نپردازد (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۶؛ شیخ طوسی،

الاستیصار، ۴، ۲۶۳). یا بر این فرض حمل شوند، کسانی که خواهان قصاص هستند به محض عفو بعضی از اولیا دم، به دیه رضایت دهند (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۷؛ فاضل هندی، پیشین، ۱۵۶).

اشکال این وجوه جمع آن است که این نوع جمع کردن نوعی تأویل بدون شاهد است. علاوه بر این، خلاف ظهور روایات مذکور است که ناظر به خودِ حق هستند که ساقط می‌شود یا ناظر به خود قصاص هستند که مرتفع شده و به دیه تبدیل می‌شود. این روایات به هیچ وجه ناظر به عمل دیگر اولیا دم در مقام استیفا نیست که به دیه راضی می‌شوند یا سهم عفوکنندگان را به قصاص شونده برمی‌گردانند (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۸۵).

– اخبار سقوط حمل شوند بر اینکه قصاص به مقدار سهم عفوکنندگان و نه دیگر اولیا دم، مرتفع می‌شود، بنابراین عفوکنندگان بعد از عفو، حق مطالبه قصاص را ندارند (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۷-۳۰۶؛ فاضل هندی، پیشین، ۱۵۶). برخی این وجه جمع را بسیار خوب و بجا دانسته‌اند (حسینی عاملی، پیشین، ۹۸).

اشکال این وجه جمع آن است که آنچه در این روایات آمده عنوان «برداشته شدن قتل» و «سقوط خون» و تبدیل شدن آن به دیه است و این تعبیر به صراحت سقوط حق قصاص را می‌رساند. افزون بر این، قصاص و خون، قابل تجزیه و تبعیض نیست، همانا دیه قابل تبعیض و تجزیه و تسهیم است، از این رو گفته نمی‌شود سهم این ولی از قصاص یا قتل چقدر است بلکه گفته می‌شود سهم او از دیه چقدر است. بنابراین وجوه جمع مذکور که در سخنان فقها آمده است، حاصلی ندارد.

ثانیاً تعارض میان این دو دسته از اخبار، تعارض میان «حجت» و «لاحجت» است، زیرا دسته‌ای که دلالت بر سقوط حق قصاص دارند، مورد اعراض فقها واقع شده و کسی به مضمون آنها فتوا نداده است و اعراض فقها موجب سستی خبر و سقوط آن از حجیت می‌شود، بر این اساس چنین اخباری توانایی معارضه با حجت (اخبار دسته اول) را ندارند (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۷).

قبول این نظر، اولاً متوقف قبول این کبری است که اعراض فقها از خبری، موجب وهن خبر و سقوط آن از حجیت می‌شود. ثانیاً متوقف بر احراز صغرای آن است یعنی محرز باشد که مشهور فقهای قدیم از این اخبار اعراض کرده‌اند. به صرف اینکه اکثر یا همه آنان قائل به عدم سقوط قصاص شده‌اند نمی‌توان چنین فهمید که از این اخبار اعراض کرده‌اند، چه بسا به دلایل دیگری قائل به آن قول شده باشند. خصوصاً آنکه ایشان به نقل اخبار دسته دوم در کتب خود اهتمام داشته‌اند (الهامی الشاهرودی، پیشین، ۸۴). عبارت شیخ طوسی در «استبصار» صراحت دارد که وی از این اخبار اعراض نکرده و به آنها عمل می‌کرده است.^۱ افزون بر این، تعدد این دسته از روایات و درستی اسناد آنها و استناد آنها به ائمه متعدّد، اجمالاً موجب حصول قطع یا اطمینان به صدور بعضی از این روایات از ائمه معصومین می‌شود، بنابراین سند این روایات و لو اجمالاً، قطعی است و با این حال روشن است که موضوعی برای مسأله سقوط سند از حجیت به واسطه اعراض فقها، باقی نمی‌ماند.

ثالثاً برخی از طرفداران این نظریه، روایات مورد استناد قائلین به نظریه «سقوط قصاص» را حمل بر تقیه کرده‌اند، چرا که آنها معتقدند حکم به سقوط قصاص نزد عامّه، مشهور بوده است (نجفی اصفهانی، پیشین، ۳۰۷؛ مجلسی دوم، پیشین، ۳۵۹). در جای خود ثابت شده است که در موارد تعارض مستقر میان دو خبر، دو مرجح در طول هم وجود دارد که یکی بر دیگری مقدم است، نخست موافقت با کتاب و دوم مخالفت با رأی عامّه. اما در این مسأله هر دو مرجح یاد شده بر صحیحه ابی ولاد منطبق است. بنابراین گفته می‌شود که این صحیحه مقدم بر روایات سقوط است، چرا که هم با اطلاق آیه «... و جعلنا لولیه

۱- شیخ طوسی پس از ذکر اخبار می‌نویسد: «پس میان این اخبار و خبر اول [مراد خبر ابی‌العباس است که می‌گوید: لیس للنساء عفو و لا قود] تنافی وجود ندارد، به دو وجه؛ وجه نخست: ما می‌توانیم این اخبار را تخصیص بزنییم و بگوییم که هر کس سهمی در دیه دارد حق عفو خواهد داشت مگر زن باشد، بنابراین زن حق عفو و قصاص ندارد. وجه دوم: این اخبار متضمن جواز اولیا است و زن، ولی مقتول نیست؛ زیرا ولی کسی است که حق مطالبه قصاص یا دیه را دارد و زن چنین حقی را ندارد، هر گاه که زن ولی نباشد، روایت ابوالعباس با دیگر روایات منافاتی نخواهد داشت. اما توجیه مضمون این روایت که می‌گویند: «هرگاه بعضی از اولیا دم عفو کنند، حکم قتل از جانی برداشته شده و به دیه تبدیل می‌شود» آن است که فقط در صورتی قصاص به دیه تبدیل می‌شود که قصاص‌کننده، سهم دیه عفوکننده را به قصاص‌شونده نپرداخته باشد، زیرا وی تا این سهم را نپردازد به هیچ وجهی حق قصاص ندارد» (شیخ طوسی، پیشین، ۲۶۳).

سلطاناً» - بنابر انحلال - موافق بوده و هم با رأی مشهور نزد عامّه که قائل به سقوط قصاص هستند، مخالف است.

این وجه نیز محلّ اشکال است، زیرا این ترجیح مبتنی بر عدم حصول قطع یا اطمینان به صدور پاره‌ای از روایات سقوط است. در حالی که کثرت این روایات و صدور آنها از ائمه متعدّد و درستی سند آنها، از اموری است که دست کم موجب اطمینان اجمالی به صدور برخی از آنها می‌شود. در این صورت ترجیح سندی موضوعیت ندارد، بلکه خبر معارض با آنها از حجّیت ساقط می‌شود چرا که مخالف با دلیل قطعی الصدور است. البتّه اگر علم داشته باشیم که این روایات یا دست کم برخی از آنها از روی تقیّه صادر شده باشند این اشکال وارد نیست، اما از کجا می‌توان به چنین علمی دست یافت؟ صغرای هر دو مرجّح مذکور در اینجا منتفی است؛ اما مرجّح اوّل، پیش از این گفته شد که دلالت آیه کریمه بر استقلالی بودن حقّ قصاص برای هر یک از ورثه مورد مناقشه است.

مرجّح دوم، اکثر مذاهب عامّه در صورت عفو بعضی از اولیا دم رأی به سقوط حقّ قصاص داده‌اند. در «مبسوط» شیخ طوسی آمده است، عامّه ادعا کرده‌اند در این مورد اجماع صحابه وجود دارد: «وقتی دو نفر حقّ قصاص داشته باشند و یکی از آن دو از قصاص صرف نظر کند، طبق مذهب ما، فقط حقّ او ساقط می‌شود، اما حقّ قصاص برادرش ساقط نمی‌شود و او می‌تواند پس از پرداخت سهم عفوکننده به اولیای قاتل، او را قصاص کند. بعضی از فقهای عامّه قائلند حقّ هر دو ساقط می‌شود و ادعا کرده‌اند که صحابه بر این رأی اجماع داشته‌اند، روشن کردیم که ما مخالف این رأی هستیم. فقهای عامّه می‌گویند: در صورت عفو یکی از اولیا دم، حقّ آنکه عفو نکرده در دیه ثابت است، اما حقّ عفوکننده در قصاص ساقط است، اگر به شرط گرفتن مالی یا به طور مطلق عفو کرده باشد، حقّ او در مال ثابت است، و اگر مجاناً عفو کرده باشد، حقّ مالی او نیز ساقط است (شیخ طوسی، المبسوط، ۷، ۵۵).

با این همه، رأی مذهب مالک و دیگر فقهای مدینه در عصر امام صادق (ع)، این است که با عفو بعضی از اولیا دم قصاص ساقط نمی‌شود. برخی از ایشان می‌گویند: قصاص مطلقاً

ساقط نمی‌شود و برخی دیگر می‌گویند: در صورتی که ولیّ نزدیک‌تر خواهان قصاص باشد، و ولیّ دورتر عفو کرده باشد، قصاص ساقط نمی‌شود (ابن‌قدمه، المغنی، ۹، ۴۶۴؛ الجزیری، کتاب الفقه علی مذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت، ۵، ۳۹۳-۳۹۲). عباراتی از ابوحنیفه نیز وجود دارد که نشان می‌دهد رأی او نیز فی الجمله بر استقلالی بودن حقّ قصاص برای هر یک از ورثه است (کاسانی حنفی، بدائع الصنائع، ۷، ۲۴۲). مذهب اهل ظاهر از مذاهب عامّه نیز قائل به استقلال مطلق هر یک از اولیا دم نسبت به حقّ قصاص است (الاندلسی، پیشین، ۴۸۲). مذهب فقهی رایج در عصر امام صادق (ع) که صحیحۀ ابی ولّاد از او نقل شده است، مذهب مالکی در مدینه و پس از آن مذهب ابوحنیفه در عراق بوده است. دو مذهب شافعی و حنبلی بسیار متأخر از عصر امام صادق (ع) بوده‌اند، براین اساس احتمال نمی‌رود که روایات فراوانی که از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) - چه رسد به امام علی (ع) - صادر شده و دلالت بر سقوط حقّ قصاص با عفو بعضی از اولیا دم دارند، براساس تقیّه از دو مذهب شافعی و حنبلی باشد. میزان آن است که مذهب رایج میان اهل سنت در عصر امام صادق (ع) خصوصاً در مدینه منوره که محلّ سکونت امام صادق (ع) بوده است در نظر گرفته شود و همان طور که اشاره شد مذهب رایج در میان اهل سنت در عصر امام صادق (ع)، مذهب مالکی بود که براساس آن اگر عفوکننده از لحاظ درجه قرابت یا استحقاق، پایین‌تر از غیرعفوکننده باشد، حقّ قصاص نخواهد شد. لذا نتیجه معکوس می‌شود و صحیحۀ ابی ولّاد مطابقت بیشتری با رأی عامّه خواهد داشت و روایات سقوط مطلق مخالف مذهب عامّه خواهد بود (الهاشمی الشاهرودی، پیشین، ۹۵).

۶- طرفداران «نظریه عدم سقوط قصاص» برای اثبات نظریه خویش به «اصل استصحاب» نیز استناد کرده‌اند، لکن این استصحاب جاری نیست، زیرا حالت سابق یقینی، جواز قصاص برای هر یک از اولیا دم نیست، بله جواز قصاص برای مجموع اولیا دم است و این حقّ مجموعی، با صدور عفو از ناحیه یکی از ایشان، ساقط می‌شود. ثبوت این حق برای هر یک از اولیا دم، مشکوک‌الحدوث و مسبوق به عدم است، و همان گونه که روشن است جریان استصحاب، چنین حقی را نفی می‌کند نه اثبات را. البته اگر فرض شود که حدوث این حق برای هر یک از اولیا دم به طور جداگانه ثابت و محرز است و شک شود در سقوط تعبّدی آن

بعد از عفو بعضی از اولیا دم، مقتضای استصحاب بقای این حق است (همان، ۷۴؛ مرعشی نجفی، پیشین، ۴۱۱).

۷- از دیگر استنادات طرفداران این نظریه «اجماع» است، اثبات این حکم با چنین پندار جماعی، هم از نظر صغری و هم از نظر کبری مورد اشکال است، زیرا همان طوری که قبلاً اشاره شد، تعبیری نظیر «أنه الأشبه، علی الأشهر، علی الأظهر» بیانگر آن است که قول به «سقوط قصاص» نیز مشهور است یا دست کم نادر نیست. از سوی دیگر اجماع مذکور، اجماع مدرکی مبتنی بر صحیحی ابی ولاد است و لذا دلیل جداگانه ای محسوب نمی‌شود.

نقد نظریه سقوط قصاص

قائلین به نظریه «عدم سقوط قصاص» به برخی از روایات مورد استناد قائلین به نظریه «سقوط قصاص» از لحاظ سندیت ایراد وارد نموده‌اند. از جمله روایات مورد ایراد «معتبره زراره» است، در سلسله راویان این روایت «علی بن حدید» وجود دارد که مشترک میان ثقه و غیرثقه است و لذا نمی‌توان به این حدیث اطمینان کرد (موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۲، ۳۲۹-۳۳۵). «مرسله صدوق» نیز از روایات ضعیف است. آیت‌الله خوئی از قائلین به نظریه «عدم سقوط قصاص» پس از ذکر توضیحاتی پیرامون کتاب «دعائم الاسلام» که منبع آخرین روایت مورد استناد قائلین به نظریه «سقوط قصاص» است، می‌نویسد: «نمی‌توان به این کتاب اعتماد کرد» (موسوی خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۱، ۲۷۶). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود مخالفان نظریه «سقوط قصاص» تنها برخی از روایات مورد استناد موافقین را مورد خدشه قرار داده‌اند و خود بیان داشته‌اند که دیگر روایات مورد استناد موافقین از لحاظ سندیت اشکالی ندارد.

نظریه مختار

با ملاحظه نظر موافقان و مخالفان باید گفت که مقتضای جمع میان روایات متعارض در اینجا حکم به تقیید اطلاق روایات سقوط به صحیحی ابی ولاد است که مورد آن به طلب قصاص از سوی پسر و عفو پدر یا مادر مقتول مربوط می‌شود. بنابراین، یا باید حکم را به عدم سقوط قصاص در این مورد خاص کرد، یا حداکثر این حکم را به هر موردی که

قصاص کننده از عفو کننده به مقتول نزدیک تر باشد، تعمیم داد. اما ارتکاز این نکته که از نظر فقهی احتمال فرق میان مورد صحیح و سایر موارد وجود ندارد و اینکه حق قصاص یا برای مجموع ورثه جعل شده یا برای هر یک از آنان مستقلاً و احتمال سومی وجود ندارد، مانع از انجام این گونه جمعها است و تعارض همچنان باقی است. در صورت تعارض به جهت آن که صحیحه ابی ولاد موافق با فتوای فقهی عامه‌ای است که از نظر زمانی و مکانی با آن معاصر بوده [فتوای مالک در مدینه]، حمل بر تقیه شده است و در نتیجه روایات سقوط مرجح خواهد بود زیرا در ترجیح روایتی به جهت مخالفت با عامه یا حمل روایتی بر تقیه به دلیل موافقت با عامه، زمان صدور روایت یا زمان نزدیک به آن ملاک است و نه فتواهای عامه که در زمانهای متأخر از صدور روایت صادر شده‌اند. افزون بر این، خود ابی ولاد روایت دیگری را از امام صادق (ع) نقل کرده است که دلالت بر سقوط حق قصاص دارد، یعنی او هر دو طرف تعارض را از یک امام نقل کرده است و این امر موجب تضعیف کاشفیت نقل و خبر او در مقام تعارض می‌گردد.

لذا در موردی که بعضی از اولیا دم عفو (مجانمی یا معوض) کرده باشند، خصوصاً وقتی که عفو کننده از غیر عفو کننده به مقتول نزدیک تر یا هم‌رتبه او باشد، حکم به سقوط قصاص متعین خواهد بود، چه از باب عمل به روایاتی که دلالت بر سقوط حق قصاص دارند و چه از باب قاعده اولیه بعد از فرض تعارض این روایات با صحیحه ابی ولاد و تساقط هر دو طرف و رجوع به اصل لفظی و عملی که مقتضی سقوط است. اینکه بیشتر فقهای امامیه رأی به عدم سقوط حق قصاص داده‌اند - چنانکه پیشتر معلوم شد - سبب تشکیل اجماع تعبدی در این مسأله نخواهد شد.

نتیجه گیری

در پایان به نظر می‌رسد، اگر در راستای آموزه‌های قرآنی مبنی بر ترغیب عفو و گذشت از قصاص، سیاست جنایی مقنن هم محدودیت استفاده از این حق باشد، این نظر تا حدود زیادی می‌تواند یاری‌گر او باشد. در همین راستا پیشنهاد می‌شود، ماده ۲۶۴ قانون مجازات اسلامی، در راستای هماهنگی با ماده ۲۶۸ قانون مذکور که مبتنی بر تعلق ابتدائی و بالذات

حقّ قصاص به مجنی‌علیه و در نتیجه موروثی بودن حقّ قصاص است، به نحو ذیل اصلاح گردد:

«ماده ۲۶۴: در صورتی که اولیا دم متعدّد باشند و بعضی از آنان از حقّ قصاص خود گذشت کرده و برخی خواهان قصاص باشند، حقّ قصاص کلیّه اولیا دم ساقط می‌گردد.

تبصره: جانی باید سهم دیه اولیا دمی را که خواهان قصاص بوده‌اند و یا در قبال دریافت دیه از حقّ قصاص خود گذشت نموده‌اند، به آنان پرداخت نماید.»

کتابنامه

- ۱- الأندلسی، علی بن أحمد بن سعید بن حزم (بی تا)، *المحلی بالآثار*، ج ۱۰، بیروت، دارالفکر.
- ۲- ابن ادريس (محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلّی العجلی) (۱۴۱۷)، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، ج ۲ و ۳، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۳- ابن حمزه (محمد بن علی بن حمزه طوسی) (۱۴۰۸)، *الوسيله إلى نیل الفضيله*، چاپ اول، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ۴- ابن زهره (حمزه بن علی حسینی حلبی) (۱۴۱۷)، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع*، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۵- ابن فهد حلّی، جمال الدین ابی العباس احمد بن محمد، *المقتصر من شرح المختصر*، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۰.
- ۶- _____ (۱۴۱۳)، *المهتد البارع فی شرح المختصر النافع*، ج ۵، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۷- ابن قدامه (أبی محمد عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامه) (بی تا)، *المغنی*، ج ۹، بیروت، دارالکتاب العربی.
- ۸- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد بن منصور (ابوحنیفه) (۱۳۸۵)، *دعائم الإسلام*، ج ۲، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- ۹- جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰)، *الروضه البهیه فی شرح اللعنه الدمشقیه*، ج ۱۰، چاپ دوم، قم، کتاب فروشی داوری.
- ۱۰- _____ (۱۴۲۵)، *مسالك الافهام إلى تنقیح سرائع الاسلام*، ج ۱۵، چاپ سوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.

- ١١- _____ (١٤١٤)، *حاشيه الإرشاد*، ج ٤، چاپ اول، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
- ١٢- جبعي عاملي، زين الدين بن علي (شهيد ثاني) و عاملي، محمد بن مكي (شهيد اول) (١٤٢١)، *غايه المراد في شرح نكت الإرشاد و حاشيه الإرشاد*، ج ٤، چاپ اول، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
- ١٣- الجزيري، عبدالرحمن و ديگران (١٤١٩)، *كتاب الفقه على مذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت*، ج ٥، چاپ اول، بيروت، دارالثقلين.
- ١٤- حاجي ده آبادي، احمد (١٣٨٧)، *قواعد فقه جزائبي (حدود و تعزيرات، قصاص و ديات)*، چاپ اول، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ١٥- الحارثي العكبري البغدادي، ابي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد) (١٤١٠)، *المقنعه*، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامي.
- ١٦- حر عاملي، محمد بن حسن (١٤١٤)، *تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه*، ج ١٨، ١٩، ٢٨ و ٢٩، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل بيت (ع) لإحياء التراث.
- ١٧- حسيني روحاني، سيد محمد صادق (١٤١٤)، *فقه الصادق*، ج ٢٦، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالكتاب.
- ١٨- حسيني عاملي، جواد بن محمد (١٤١٩)، *مفتاح الكرامه في شرح قواعد العلماء*، ج ١١، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
- ١٩- حلي، ابي صلاح (١٤٠٣)، *الكافي في الفقه*، چاپ اول، اصفهان، مکتبه الامام اميرالمؤمنين علي (ع).
- ٢٠- حلي، يحيى بن سعيد (١٤١٢)، *الجامع للشرائع*، چاپ دوم، بيروت، دارالاضواء.

- ۲۱- الحلی الاسدی، ابومنصور جمال‌الدین حسن بن یوسف بن علی بن المطهر (علّامه حلّی) (۱۴۱۹)، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، ج ۳، چاپ اول، قم، مؤسسه نشر الاسلامی.
- ۲۲- _____ (بی تا)، *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*، ج ۲، قم، بی نا.
- ۲۳- _____ (۱۴۱۰)، *اِرشاد الاذهان إلى احکام الایمان*، ج ۲، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۲۴- خوانساری، سیداحمد (۱۴۰۵)، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، ج ۷، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ۲۵- راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله بن حسین (۱۴۰۵)، *فقه القرآن*، ج ۲، چاپ دوم، قم، مکتبه آیةالله المرعشی النجفی.
- ۲۶- الרכبان، عبدالله علی (۱۴۰۰)، *القصاص فی النفس*، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۲۷- سبحانی، جعفر (۱۴۱۴)، *المختار فی احکام الخیار*، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع).
- ۲۸- سبزواری، سیدعبدالأعلی (۱۴۱۳)، *مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام*، ج ۲۸، چاپ چهارم، قم، دفتر آیةالله العظمی سبزواری.
- ۲۹- سیوری حلّی، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، ج ۴، چاپ اول، قم، مکتبه آیةالله المرعشی.
- ۳۰- الصیمری البحرانی، مفلح بن الحسن بن رشید بن صلاح (۱۴۲۰)، *غایه المرام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۴، چاپ اول، بیروت، دارالهادی.
- ۳۱- طباطبایی، سیدعلی بن محمد بن ابی معاذ (صاحب ریاض) (۱۴۰۹)، *الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع*، ج ۳، چاپ اول، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.

- ۳۲- طباطبائی، سیدعلی بن محمد بن ابی معاذ (صاحب ریاض) (۱۴۱۸)، *ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل*، ج ۱۶، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- ۳۳- طباطبائی حکیم، سیدمحسن (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، ج ۲، چاپ اول، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- ۳۴- الطوسی، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (شیخ طوسی) (۱۴۰۷)، *الخلاص*، ج ۵، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۵- _____، *النهاية فی مجرّد الفقه و الفتاوی*، (۱۴۰۰)، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم.
- ۳۶- _____، *المبسوط فی فقه الامامیه*، (۱۳۸۷)، ج ۷، چاپ سوم، تهران، المتکبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفریه.
- ۳۷- الطوسی، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (شیخ طوسی) (۱۳۹۰)، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، ج ۴، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۸- فاضل الآبی (زین الدین ابی علی الحسن بن ابی طالب ابن ابی المجد الیوسفی) (۱۴۱۰)، *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، ج ۲، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۳۹- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله: القصاص*، چاپ دوم، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار.
- ۴۰- فاضل هندی (محمد بن حسن بن محمد اصفهانی) (۱۴۱۶)، *کشف الثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، ج ۱۱، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۴۱- فخرالمحققین (ابی طالب محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی) (۱۳۸۹)، *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، ج ۴، چاپ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ۴۲- فیض کاشانی، محمدحسن (۱۴۰۱)، *مفاتیح الشرائع*، ج ۲، بی جا، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه.

- ۴۳- قاضی سلار (حمزه بن عبدالعزیز دیلمی) (۱۴۰۴)، *المراسم العلویه و الأحكام النبویه فی فقه الإمامیه*، چاپ اول، قم، منشورات الحرمین.
- ۴۴- قمی، ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق) (۱۴۱۳)، *من لایحضره الفقیه*، ج ۴، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۴۵- کاسانی حنفی، علاءالدین ابی بکر بن مسعود (۱۴۰۹)، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، ج ۷، چاپ اول، پاکستان، المكتبه الحبیبه.
- ۴۶- الکیدری، قطب الدین محمدبن حسین بن حسن (۱۴۱۶)، *إصباح الشیعه بمصباح الشریعه*، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۴۷- _____ (۱۴۰۶)، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخیار*، ج ۱۶، چاپ اول، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.
- ۴۸- مجلسی دوم (مولی محمد باقر بن مولی محمد تقی) (۱۴۰۴)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲۴، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- ۴۹- محقق حلی (ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن الحلی) (۱۴۰۸)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، ج ۴، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ۵۰- _____ (۱۴۱۸)، *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*، ج ۲، چاپ ششم، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیّه.
- ۵۱- مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۱۰)، *کتاب القصاص للفقها و الخواص*، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵۲- مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین (۱۴۱۹)، *القصاص علی ضوء القرآن و السنه*، ج ۲، بی جا، قم، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- ۵۳- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، *زیده البیان فی أحكام القرآن*، چاپ اول، تهران، المکتبه الجعفریه لإحیاء الآثار الجعفریه.

- ۵۴- مؤمن قمی سبزواری، علی (۱۴۲۱)، جامع الخلاف و الوفاق بین الإمامیه و بین أئمه الحجاز و العراق، چاپ اول، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام.
- ۵۵- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۳)، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، ج ۴، چاپ بیست و یکم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵۶- موسوی خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۲۲)، مبانی تکمله المنهاج، ج (۱ و ۲)، بی جا، قم، مؤسسه احیاء آثار امام خوئی.
- ۵۷- _____ (بی تا)، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه ج ۱۲، بی جا، بی نا.
- ۵۸- _____ (۱۴۱۰)، منهاج الصالحین، ج ۲، چاپ بیست و هشتم، قم، مدینه العلم.
- ۵۹- نجفی اصفهانی، شیخ محمدحسن (۱۳۸۵)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۲، چاپ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۶۰- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- ۶۱- الهاشمی الشاهرودی، السیدالمحمود (۱۴۲۳)، قراءات فقهیه معاصر، ج ۱، چاپ اول، قم، مؤسسه دائره المعارف الاسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام.